

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
پیااده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مآخذ	ویرایش دوم	تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی

### امکان عصمت برای بشر (۲)

حال، از زاویه‌ی دیگری به موضوع امکان‌پذیر بودن عصمت می‌پردازیم که مستلزم مقدماتی است تا بتوانیم بحث را بهتر به پیش ببریم. اولین مقدمه‌ی بحث این است: می‌توان از قرآن کریم این‌طور استنباط کرد و فهمید که همه‌ی چیزها در این عالم، ظاهری دارد و باطنی؛ به تعبیر دیگر، مُلکی دارد و ملکوتی؛ آیه‌ی اول سوره‌ی مُلک می‌فرماید: «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»<sup>۱</sup> صاحب برکت است خدایی که مُلک موجودات در ید قدرت اوست. آیه‌ی آخر سوره‌ی یس نیز می‌فرماید: «فَسُبْحَانَ اللَّهِ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ»<sup>۲</sup> منزّه است آن کسی که ملکوت همه‌ی چیزها در ید قدرت اوست. اگر این دو آیه را کنار هم بگذاریم، می‌توانیم نتیجه بگیریم که همه‌ی چیزها ملکی دارد و ملکوتی؛ چون فرمود: «مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ» همه چیز ملکوتی دارد. پس همه‌ی چیزها ظاهری دارند و باطنی؛ ملکی دارند و ملکوتی. از جمله‌ی چیزها، ما انسان‌ها هستیم. ما انسان‌ها هم مُلکی داریم و ملکوتی. مُلک وجود ما، ظاهر وجود و

۱. سوره‌ی مُلک، آیه‌ی ۱.

۲. سوره‌ی یس، آیه‌ی ۸۳.

پیکر جسمانی ماست و ملکوت وجود ما، روح ماست. می دانیم که در مُلک وجود یا پیکر جسمانی انسان حواسی وجود دارد که انسان می تواند از طریق آن ؛ ظاهر و مُلک موجودات را ادراک و احساس کند؛ با چشم می توانیم اجسام را ببینیم؛ با گوش می توانیم صداهای مادی را بشنویم؛ با شامه می توانیم رایحه- های مادی را استشمام کنیم؛ با ذائقه طعم های مادی را می توانیم بچشیم؛ با لامسه گرمی و سردی، زبری و نرمی، سبکی و سنگینی اجسام را می توانیم احساس کنیم. پس در ظاهر و ملک وجود ما حواسی هست که از طریق آنها می توانیم مُلک سایر موجودات را حس کنیم. از قرآن می توان استفاده کرد که شبیه این حواس در ملکوت وجود ما، یعنی در روح ما نیز وجود دارد. همان طور که بدن ما چشم و گوش دارد، روح ما نیز چشم و گوش دارد. نمونه ی آن از قرآن را برایتان بگوییم: در داستان حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام، قرآن فرمود: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»<sup>۳</sup> و این گونه ملکوت آسمان ها و زمین را به ابراهیم علیه السلام نشان دادیم. چشم بدن که نمی تواند ملکوت را ببیند؛ چشم بدن مُلک و ظاهر اجسام را می بیند؛ اما خداوند به ابراهیم علیه السلام ملکوت آسمان ها و زمین را نشان داد؛ و جالب اینجاست که از یکی از آیات قرآن می توان استفاده کرد که آن چشمی که در ابراهیم خلیل علیه السلام وجود دارد، در همه ی انسان ها هست. آیه این است؛ می فرماید: «أَو لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»<sup>۴</sup> آیا این مردم در ملکوت آسمانها و زمین نگاه نمی کنند؟ اگر چشمی که بتواند ملکوت را ببیند، در انسان نبود، این سؤال جا نداشت. حالا که می پرسد، آیا مردم نگاه نمی کنند، پس چشمی که بتوان با آن ملکوت را

<sup>۳</sup>. سوره ی انعام، آیه ی ۷۵.

<sup>۴</sup>. سوره ی اعراف، آیه ی ۱۸۵.

دید، در همه‌ی مردم وجود دارد. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که اگر چنین چشمی در همه وجود دارد، پس چرا ما نمی‌توانیم ملکوت را ببینیم؟ چرا ما نمی‌توانیم باطن اشیاء و باطن عالم را ببینیم؟

پاسخ این است: دو حالت ممکن است پیش بیاید که آن چشم باطن دیگر کار نکند؛ کما اینکه اگر همین دو حالت برای چشم ظاهر هم پیش بیاید، چشم ظاهر هم دیگر کار نمی‌کند. حالا چشم بدن شما کاملاً سالم همه‌جا را می‌بیند؛ اما در دو حالت، ممکن است دیگر ظاهر اشیاء را نتواند ببیند. حالت اول این است که در اثر یک سانحه، چشم کور و نابینا شود. از لحظه‌ی که چشم بدن کور شد، دیگر ظاهر اشیاء را نمی‌تواند ببیند. قرآن می‌فرماید عین همین اتفاق می‌تواند برای چشم باطن هم بیفتد: «فَأَنهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ»<sup>۵</sup> پس اگر چشم دل کور شود، باطن را نمی‌بیند؛ همانطور که اگر چشم بدن کور می‌شد، دیگر ظاهر را نمیدید.

حالت دوم این است که بدن چشم سالمی دارد؛ اما انسان به خواب رفته است؛ پلک‌ها روی هم افتاده است و ظاهر اشیاء را نمی‌تواند ببیند. عین همین اتفاق برای چشم باطنی هم می‌تواند بیفتد. این حدیث را شنیده‌اید که «التَّاسُ نِيَامٌ»<sup>۶</sup> مردم در خوابند. مردم در خوابند یعنی چه؟ یعنی مردم در رختخواب دراز کشیده‌اند و دارند خُرّ و پُف می‌کنند؟ نه؛ مردم در خوابند یعنی همین مردمی که راه می‌روند؛ کار می‌کنند؛ در کلاس حرف‌های من را می‌شنوند، خوابند. می‌پرسید: اینها کجا خوابند؟ اینها که چشم‌هایشان باز است و دارند کار می‌کنند! اینها باطنشان در خواب است. وقتی باطن انسان به خواب رود، پلک‌های چشم روحش روی هم می‌افتد و دیگر باطن اشیاء را نمی‌بیند. او چشم دارد اما نمی‌بیند؛ گوش

---

۵. سوره‌ی حج، آیه‌ی ۴۶.

۶. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۳۴ و ابن‌ابی‌جمهور، عوالی اللالی، ج ۴، ص ۷۳ و ورام‌بن‌ابی‌فراس، مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۵۰.

دارد اما نمی‌شنود. به یاد آیه‌یی از قرآن نيفتادید؟ قرآن می‌فرماید: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا» اینها دل دارند؛ ولی ادراک و احساس ندارند «و لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا» چشم دارند ولی با آن چشم نمی‌بینند «و لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا» گوش دارند؛ ولی با آن گوش نمی‌شنوند. بعد فرمود: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ»<sup>۷</sup> آنها مثل چارپایانند. از این عبارت می‌توان فهمید که منظور، چشم و گوش ظاهری نیست؛ زیرا در چارپایان، در گاو، گوسفند و شتر و الاغ، چشم بدن باز است و می‌بیند؛ گوش بدن باز است و می‌شنود. پس این که فرمود اینها چشم دارند ولی نمی‌بینند و گوش دارند ولی نمی‌شنوند؛ مثل چارپایان‌اند، نشان می‌دهد که مقصود، چشم و گوش ظاهری نیست؛ چون در چارپایان، چشم و گوش ظاهری کار می‌کند؛ پس مقصود چشم و گوش باطنی است. اینها به خواب رفته‌اند؛ چشم دارند اما نمی‌بینند؛ گوش دارند اما نمی‌شنوند.

در این دو حالت، اشخاص دیگر باطن را نمی‌بینند. این‌طور انسان‌ها وقتی به جهان نگاه می‌کنند، فقط می‌توانند با چشم بدن، ظاهر را ببینند اصلاً تصور این که این جهان باطنی دارد، به ذهنشان راه پیدا نمی‌کند. قرآن فرمود: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»<sup>۸</sup> اینها از ظاهری از این عالم که اسمش دنیا است، خبر دارند و بر آن آگاهند و از آخرت غافلند. در این آیه، خداوند آخرت را در مقابل ظاهر آورده‌است و از اینجا می‌توان فهمید که آخرت، باطن این عالم است. آن‌ها که مثل حیوانات فقط با چشم بدن به عالم نگاه می‌کنند، با دو چشم به عالم می‌نگرند؛ در حالی که انسان اگر بیدار باشد و چشمش را هم کور نکرده باشد با چهار چشم به عالم نگاه می‌کند. در ضرب المثل‌ها و ادبیات خودمان

---

<sup>۷</sup>. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۹.

<sup>۸</sup>. سوره‌ی روم، آیه‌ی ۷.

هم هست که مثلاً، چهارچشمی مواظب فلانی باش. آیا انسانی دیده‌اید که چهارچشم در بدن داشته باشد؟ چهارچشمی یعنی دو چشم ظاهر و دو چشم باطن. کسی که چشم باطنش کور شده یا به خواب رفته‌است، مانند چارپایان با دو چشم به عالم نگاه می‌کند؛ لذا جز از همین ظاهر عالم از چیزی خبر ندارد. فکر می‌کند عالم همین ظاهر است و بس.

آن چیزی که سبب می‌شود تا چشم انسان به خواب رود، تعلق به دنیا است. دل‌بستگی و محبت دنیا سبب می‌شود، چشم باطن انسان به خواب رود. با قطع تعلق از دنیا، این چشم بیدار می‌شود. به قول حافظ:

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود      از آن چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

زیر این چرخ کبود آسمان، به هیچ چیز دل‌بستگی ندارد؛ آزاد است. نه این که از دنیا استفاده نمی‌کند، بلکه دل‌بسته به دنیا نیست. از دنیا استفاده می‌کند؛ در مسکن خوبی اگر باشد، سکونت می‌کند؛ وسیله‌ی نقلیه‌ی خوبی باشد، سوار می‌شود اما اسیر این‌ها نیست. علامتش هم این است که بود و نبود دنیا نمی‌تواند در او تلاطمی ایجاد کند. اگر همه‌ی دارایی‌های او از بین برود، غم‌زده نمی‌شود؛ اگر همه‌ی عالم را هم به او بدهند، ذوق زده نمی‌شود. قرآن می‌فرماید: «لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»<sup>۹</sup> تا وقتی چیزی از شما فوت شد؛ از دستتان رفت، غم زده نشوید و وقتی چیزی به دستتان آمد، ذوق زده نشوید. این ناراحتی و ذوق‌زدگی حال کسی است که محبت به دنیا دارد. کسی که محبتی به دنیا ندارد؛ بود و نبود دنیا نمی‌تواند در دل او موج ایجاد کند. به قطع تعلق از دنیا اصطلاحاً موت می‌گویند. موت یعنی قطع تعلق و دل‌بستگی از دنیا. پس اگر تعلق به دنیا سبب به خواب رفتن شود؛

---

<sup>۹</sup>. سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۳.

قطع تعلق از دنیا سبب بیدار شدن می‌شود. لذا در همین حدیث فرمود: «النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا»<sup>۱۰</sup> مردم در خوابند؛ وقتی به موت نایل شوند؛ بیدار می‌شوند.

مردم در دو حال بیدار می‌شوند، اکثریت مردم تا زنده‌اند، دل از این معشوقه‌ی تنّاز دنیا نمی‌برند و زمانی که عزرائیل می‌آید، آن‌ها را به‌زور از آغوش این معشوقه جدا می‌کند. لذا موت آن‌ها به‌زور است و اصطلاحاً به آن، موت اضطراری می‌گویند و همزمان با فوت اتفاق می‌افتد. فوت غیر از موت است. موت قطع تعلق از دنیاست و فوت همان است که پاهای شخص را به‌سمت قبله دراز می‌کنند و او را برای دفن به قبرستان می‌برند. فوت با موت فرق می‌کند؛ منتها در اکثر انسان‌ها، موت با فوت همزمان می‌شود. به‌زور و با سیلی عزرائیل از خواب بیدار می‌شوند. وقتی فوت کردند به موت نایل می‌شوند و چشم باطنشان باز می‌شود و شروع به دیدن باطن عالم می‌کنند. قرآن هم به این معنی اشاره دارد؛ می‌فرماید: «وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ»<sup>۱۱</sup> و سكرات مرگ به‌حق رسید. این همان چیزی است که یک عمر از آن فرار می‌کردی؛ حالا گیر افتاده‌یی و فرار امکان‌پذیر نیست و عزرائیل آمد. بعد از چند آیه، می‌فرماید: «لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا»<sup>۱۲</sup> ای بشر! تو در غفلت بودی؛ «وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»<sup>۱۳</sup>. تو از اینکه این عالم، باطنی هم دارد، در غفلت بودی. «فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ» حال، پرده‌ها را از جلوی چشم روح کنار

---

۱۰. مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۳۴ و ابن‌ابی‌جمهور، عوالی‌الثالثی، ج ۴، ص ۷۳ و ورام‌بن‌ابی‌فراس، مجموعه‌ورام، ج ۱، ص ۱۵۰.

۱۱. سوره‌ی ق، آیه‌ی ۱۹.

۱۲. سوره‌ی ق، آیه‌ی ۲۲.

۱۳. سوره‌ی روم، آیه‌ی ۷.

می‌زنیم، «فَبَصْرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ»<sup>۱۴</sup> حال، چشم تو نافذ و تیزبین است و باطن عالم را می‌بیند. وقتی به فوت نایل شد، به موت نایل شد و در اثر موت، چشم باطن باز شد و حالا باطن عالم را می‌بیند.

اما اقلیتی در بین انسان‌ها وجود دارند که قبل از فوتشان با اراده‌ی خودشان محبت دنیا را از دلشان بیرون می‌کنند؛ دل از محبت دنیا می‌شویند. از دنیا استفاده می‌کنند؛ اما اسیر محبت آن نیستند. چون دل از محبت دنیا می‌شویند و از دنیا قطع تعلق می‌کنند، به موت نایل می‌شوند. منتها موت آن‌ها موت اختیاری است؛ یعنی به اختیار خودشان به موت نایل شده‌اند. چون به موت نایل شدند، بیدار می‌شوند؛ «فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا»<sup>۱۵</sup> به این موت اختیاری می‌گویند. به قول شاعر:

به‌اختیار نمیرند مردم بی عشق      تو زنده کرده‌ی عشقی به‌اختیار بمیر

پیامبر اکرم ﷺ بنا به نقل، فرمودند: «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا»<sup>۱۶</sup> یعنی قبل از این که شما را به‌اضطرار به موت نایل کنند، به اختیار خودتان به موت نایل شوید. مولانا می‌گوید:

بمیرید بمیرید، در این عشق بمیرید      در این عشق چو مُردید، همه روح پذیرید

آن موقع است که چشم روح باز می‌شود. اشخاصی که به موت اختیاری رسیده‌اند، انسان-هایی وارسته و برجسته‌اند که به اختیار خودشان محبت دنیا را از دل بیرون کرده‌اند. وقتی محبت دنیا را از دل بیرون

---

۱۴. سوره‌ی ق، آیه‌ی ۲۲.

۱۵. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۱۳۴ و ابن‌ابی‌جمهور، عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۷۳ و ورام‌بن‌ابی‌فراس، مجموعه‌ورام، ج ۱، ص ۱۵۰.

۱۶. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۴۰ و مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۵۹ و خوئی، منهاج البراعة، ج ۱۰، ص ۳۹۷.

کردند، «إذا ماتوا انتبهوا» بیدار می شوند؛ بیداری باطنی اتفاق می افتد و چشم باطنشان باز می شود. این انسانها چهارچشمی به من و شما نگاه می کنند. با چشم بدن، بدن را نگاه می کنند و با چشم باطن و دل، باطنها را نگاه می کنند.

چشم دل باز کن که جان بینی آنچه نادیدنی است آن بینی

با چشم باطن درون را نگاه می کنند که چه چیزی در باطن انسان می گذرد؛ به این موت اختیاری گویند. مقدمه‌ی دومی که برای نگاه دوم به بحث امکان عصمت باید ذکر شود را با یک مثال آغاز می کنیم، می دانیم که در پزشکی برخی از بیماریها را با داروهای شیمیایی معالجه می کنند. در بعضی از این داروها، ترکیب اصلی دارو به قدری بدمزه و بدبو است که اگر قرار باشد به همان صورت، دارو را به بیمار بدهند، اصلاً تحمل پذیر نیست؛ به طوری که انسان حاضر است از مریضی بمیرد؛ ولی آن دارو را نخورد؛ مثلاً داروهای آنتی بیوتیک وقتی از پوشش خود بیرون می ریزد، بوی لجن متعفن می دهد؛ به طوری که به انسان حالت تهوع دست می دهد. برای این که بیمار دارو را بخورد، در صنعت داروسازی به ترفندی روی آوردند؛ دارو را به شکل کپسول یا درآژه درست کردند؛ غشایی نازک از ماده‌ی که تأثیر دارویی ندارد؛ درست می کنند و ترکیب دارویی را داخل آن می ریزند؛ غشاء بیرونی را با طعم شیرین و اسانسهای جذاب، معطر و لذیذ می کنند و در نتیجه، بیمار با لذت دارو را می خورد. این ترفندی است که به کار می برند؛ مخصوصاً برای کودکان بیشتر از این روش استفاده می کنند. چون دارو اگر بدمزه باشد، شخص بزرگسال می فهمد که برای او مفید است و مزه‌ی آن را تحمل می کند اما کودک استدلال نمی فهمد و بخاطر خوش مزگی می خورد؛ لذا داروهایی که برای بچه‌ها درست می کنند، خیلی خوشبو و خوش مزه هستند.

ممکن است برای شما اتفاق افتاده باشد که خواهر یا برادر هفت هشت ساله‌تان بیمار شده باشد. او را نزد پزشک متخصص کودکان برده باشید و او مقداری از این قرص و کپسولها برای این بچه تجویز



کرده باشد. به منزل آمده باشید و داروها را به بچه داده باشید. بعد از مدتی حالش خوب شده باشد و مقداری از این داروها اضافه بیاید. این داروها را گوشه‌ای از قفسه‌ی اتاقتان گذاشته باشید و کودکان محل داروها را دیده باشد. سه چهار ماه که از داستان بیماری می‌گذرد، یک روز این بچه در اتاق تنها می‌ماند؛ به یاد آن خوراکی‌های خوشمزه‌ای می‌افتد که پزشک به او داده بود و جای آنها را هم می‌داند. لذا چشم بزرگترها را دور می‌بیند و مخفیانه در قفسه را باز میکند و مستی از این قرص و کپسول‌ها را می‌خورد. تا بزرگترها متوجه شوند، داروها اثر کرده است و بچه به حال اغماء افتاده است. باید دوان دوان او را به بیمارستان یا درمانگاه برسانند و روده‌هایش را شستشو دهند بلکه او را از مرگ نجات دهند. این اتفاق به راحتی ممکن است در مورد یک کودک رخ دهد؛ اما از شما سؤال میکنم: آیا ممکن است شما در این سن و سال، چنین کاری انجام دهید؟ طبیعتاً خواهید گفت محال است. می‌گوییم: چطور محال است؟ مگر شیرینی این قرص و کپسول برای شما جذابیت ندارد و ذائقه‌ی شما از آن لذت نمی‌برد؟ می‌گویید: چرا؛ من هم می‌فهمم که این داروها شیرین و خوش مزه است. می‌پرسم: پس چرا محال است شما از آن بخورید ولی آن کودک خورد؟ پاسخ میدهید: علت این که کودک آن را می‌خورد؛ این است که جز شیرینی ظاهری، هیچ تصور دیگری از این دارو ندارد؛ اما من با چشم عقل، باطن دارو را می‌بینم. ظاهر این دارو لایه‌ی نازکی است که بی‌دوام و بی‌اثر است و وقتی داخل معده می‌رود، زود هضم می‌شود؛ خاصیت دارویی هم ندارد؛ ولی لذیذش کرده‌اند. کودک فقط همین ظاهر لذیذ را می‌بیند؛ اما من با چشم عقل، باطن این دارو را می‌بینم و می‌دانم که این بخش از دارو است که مؤثر و بادوام است. کودک چون فقط ظاهر دارو را می‌بیند، آن را بی‌رویه می‌خورد؛ اما من چون علاوه بر این ظاهر، باطن این کپسول را هم می‌بینم و خبر دارم که داخل آن، ترکیبات شیمیایی است و اگر بیش از حد وارد بدن انسان شود، می‌تواند خیلی خطرناک و حتی مهلک باشد؛ لذا جذابیت و شیرینی ظاهری این دارو، قدرت ندارد مرا وادار به خوردن آن کند.

همانطور که اشاره کردیم، قرآن می‌گوید که همه چیز باطنی دارد «مَلِكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ»<sup>۱۷</sup>. از جمله‌ی این چیزها، کارهای ما انسان‌هاست. کارهای ما که بر دو دسته‌ی طاعت و معصیت است نیز ظاهری دارد و باطنی. معصیت‌های ما ظاهری دارد و باطنی. معصیت مانند آن کپسول است؛ ظاهر معصیت، لذایذ نفسانی و جسمانی است؛ غذای حرام ظاهرش لذیذ و خوش‌مزه است و لذیذ بودن آن را همه می‌فهمند. این ظاهر را با حواس ظاهری ادراک می‌کنند؛ اما این غذای حرام باطنی هم دارد که آتش و پلیدی و کثافات است. معصیت کپسول آتش است؛ کپسول کثافات است؛ لایه‌ی رویین آن خیلی لذیذ و جذاب برای شهوت و غضب ماست؛ اما باطنش چیزی است به‌شدت خطرناک و سوزان و بسیار پلید و کثیف. این حرف را از کجا می‌زنم؟ نمونه‌های قرآنی آن را بگویم. فرض کنید شما پول یک بچه‌ی یتیم، را برداشته‌اید؛ در فصل تابستان، به یک بستنی‌فروشی رفته‌اید و با آن پول بستنی سفارش داده‌اید. بستنی را می‌خورید و خیلی هم کیف می‌کنید. قرآن درباره‌ی این بستنی خوش‌مزه می‌گوید: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا»<sup>۱۸</sup> در حقیقت، کسانی که مال یتیمان را ظالمانه می‌خورند، جز این نیست که چیزی که وارد معده‌شان می‌شود، آتش است. کجای این بستنی آتش است؟ آتش داغ است اما بستنی به این خنکی! آتش زجرآور است و بستنی به این لذت‌بخشی! در واقع، قرآن باطن این بستنی را می‌گوید؛ آتش است. یا راجع به کسانی که با آیات خدا بازی می‌کنند، می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا

<sup>۱۷</sup>. سوره‌ی یس، آیه‌ی ۸۳ و سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۸۸.

<sup>۱۸</sup>. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۰.

التَّارَ»<sup>۱۹</sup> کسانی که آیات الهی را به بهای اندکی می‌فروشدند و حقایق الهی را مخفی می‌کنند، وارد معده‌ی آنها نمی‌شود جز آتش؛ یعنی آب بخورند، آتش است؛ غذا بخورند، آتش است؛ میوه بخورند آتش است؛ بستنی بخورند آتش است؛ شیرینی بخورند آتش است؛ هرچه بخورند، آتش است. کجای اینها آتش است؟ باطن آن آتش است. معصیت کپسول آتش است؛ لایه‌ی روپینش لذاذ شهوی و غضبی است؛ لذاذ نفسانی است؛ اما باطنش آتش و کثافات است؛ منتها چون شخص معصیت‌کار فعلاً تنها حواس ظاهریش کار می‌کند، ظاهر این کپسول را احساس می‌کند؛ اما باطنش خواب است «النَّاسُ نِيَامٌ»<sup>۲۰</sup>؛ لذا چشم باطنش بسته است و این آتش باطنی را نمی‌بیند؛ لامسه‌ی باطنش خواب است؛ کار نمی‌کند که بتواند سوزندگی و داغی این آتش را حس کند. معصیت کپسول آتش و کثافات است. در نهج البلاغه، از امیرالمؤمنین نقل شده است که: «إِنَّ النَّارَ حُفَّتْ بِالشَّهَوَاتِ [حُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ]»<sup>۲۱</sup> آتش با لایه‌ای از لذاذ پوشانده شده‌است. به یک نکته‌ی مهم از آیه‌ی بالا می‌رسیم. آیه خیلی دقیق است. خداوند نفرمود کسانی که مال یتیم را ظالمانه می‌خورند، روز قیامت آتش به آنها می‌خورانیم، بلکه فرمود: همین چیزی که الآن وارد معده‌شان می‌شود، آتش است؛ یعنی آتش جهنم در دل همین گناه و معصیت است. احساس سوختن نکردن دلیل بر این نیست که نمی‌سوزد. ممکن است انسان بسوزد ولی احساس سوختن نکند. فرض کنید در اثر حادثه‌ای، عصب دست کسی قطع شود؛ یعنی رابطه‌ی اطلاعاتی این دست با مغز قطع شود. اگر دست این شخص در حالی که خواب است، داخل منقل آتش بیفتد، این دست داغ می‌شود؛

<sup>۱۹</sup>. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۷۴.

<sup>۲۰</sup>. مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۳۴ و ابن‌ابی‌جمهور، عوالی‌اللثالی، ج ۴، ص ۷۳ و ورام‌بن‌ابی‌فراس، مجموعه‌ورام، ج ۱، ص ۱۵۰.

<sup>۲۱</sup>. سیدرضی، نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۷۶، ص ۲۵۱ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۷۸ و فیض‌کاشانی، الصافی، ج ۱، ص ۲۴۶.

می سوزد؛ جزغاله می شود؛ خاکستر می شود؛ اما او اصلاً احساس نمی کند؛ لذا عدم احساس سوختن دلیل بر سوختن نیست. پس همه‌ی چیزهایی که گفته شده است در قبال معصیت برای انسان پیش می آید، همین الآن نقداً در دل خود معصیت است و هیچ وعده‌ی نسیه‌ای داده نشده است. همه‌ی چیزهایی هم که گفته‌اند با انجام طاعت به انسان می‌رسند، آن‌ها هم در دل طاعات نقدند. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: «وَعْدُ الْكَرِيمِ نَقْدٌ وَ تَعْجِيلٌ»<sup>۲۲</sup> وعده‌ی شخص کریم نقد و فوری است. خداوند متعال وعده‌ی نسیه نداده است. نسیه بودن بخاطر این است که ما الآن خوابیم و احساس نمی‌کنیم؛ هر وقت بیدار شدیم، احساس می‌کنیم. این حرف، حرف مهمی است. از همین جا می‌توان فهمید که همین الآن در همین مکان، بهشتی‌ها در بهشتند و جهنمی‌ها در جهنمند؛ منتها هیچ کدام الآن متوجه نیستند؛ زیرا هر دو خوابند. برای توضیح بیشتر، دو نفر داوطلب شوند که هیپنوتیزمشان کنیم. نفر اول را بعد از اینکه هیپنوتیزم کردیم، به یک باغ مصفا‌ی پر از گل و درختان سرسبز می‌بریم، درحالی‌که نسیم ملایمی در حال وزیدن است و پرنده‌های نغمه‌خوان هم مشغول خواندنند و آبی از زیر این درختان جاری است. او را درحالی‌که هنوز خواب است بر روی یکی از تخت‌های باغ می‌گذاریم و به کلاس برمیگردیم. نفر دوم را پس از هیپنوتیزم کردن به یک زباله‌دانی کثیف و متعفن با هوای داغ و سوزان و پشه‌هایی گزنده می‌بریم و در آن جا رها می‌کنیم و به کلاس برمیگردیم. آیا این دو نفر نسبت به جایی که در آن هستند، هیچ تصویری دارند؟ خیر. آیا اولی هیچ لذتی از آن باغ و دومی هیچ زجری از آن زباله‌دانی احساس می‌کند؟ خیر. فاصله‌ی این دو نفر از آن باغ و زباله‌دانی چقدر است؟ چند کیلومتر فاصله دارند؟ چند متر؟ چند میلی‌متر؟ هیچ. فاصله‌ی زمانی آنها چقدر است؟ چند سال؟ چند ماه؟ چند روز؟ چند ساعت؟ چند ثانیه؟ هیچ فاصله‌ای ندارند؛ همین الآن آنجا هستند. تنها یک بیدار شدن فاصله دارند؛ لذا اگر وقتی

<sup>۲۲</sup>. لیشی واسطی، عیون‌الحکم، ص ۵۰۴ و تمیمی آمدی، غررالحکم، ص ۷۲۵ و ابن ابی‌الحدید، شرح‌نهج‌البلاغه، ج ۱۷، ص ۱۱۵.

من آن دو را هیپنوتیزم می‌کردم، با آنها قرار گذاشته‌باشم که وقتی یک‌بار دست می‌زنم بیدار شوند، با دست زدن من، هر دو بیدار می‌شوند. یکی با بیدار شدن، خود را در باغی مصفا می‌بیند و شروع به لذت بردن می‌کند و دیگری خود را در یک زباله‌دانی می‌بیند و شروع به زجر کشیدن می‌کند. آیا همین الآن که آنها باغ و زباله‌دانی را دیدند و احساس کردند، ما آنها را به آنجا بردیم؟ خیر؛ آنها از قبل آنجا بودند، منتها خواب بودند؛ الآن بیدار شدند و احساس کردند. پس همین حالا شخص بهشتی در بهشت است و شخص جهنمی در جهنم؛ شخص جهنمی شعله‌های آتش از وجودش زبانه می‌کشد و شخص بهشتی در نعمت‌های بهشتی است؛ اما هیچ‌کدام احساس نمی‌کنند. کی احساس می‌کنند؟ وقتی بیدار شوند **«فَإِذَا مَا تَأْتُوا انْتَبَهُوا»**<sup>۲۳</sup>

نمونه‌ی آن حدیثی است که ظاهراً از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل شده است. به‌موجب این حدیث، یک روز که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نماز صبح را بجا آوردند و بعد از نماز، رویشان را برگرداندند به‌سمت نمازگزاران و احوال‌پرسی کردند و صبح‌بخیر گفتند، در میان جمعیت جوانی را دیدند که حال منقلب و عجیبی داشت. با او هم احوال‌پرسی کردند و پرسیدند: **«كَيْفَ أَصْبَحْتَ»** چگونه صبح کردی؟ جوان گفت: **«يَا رَسُولَ اللَّهِ مُؤَفَّنًا»** صبح کردم درحالی‌که در مرتبه‌ی یقین هستم. این ادعای بزرگی بود. یقین بالاترین مرتبه‌ی ایمان است. حضرت فرمود: **«فَمَا حَقِيقَةُ يَقِينِكَ»**<sup>۲۴</sup> چگونه پی بردی که به‌راستی در مرتبه‌ی یقین هستی؟ علامت اینکه تو واقعاً در مرتبه‌ی یقینی، چیست؟ عرض کرد: یا رسول الله! علامتش این است که همین الآن در همین مسجد، بهشتی‌ها را در بهشت می‌بینم و جهنمی‌ها را در جهنم. پس بهشتی‌ها همین

<sup>۲۳</sup>. مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۳۴ و ابن‌ابی‌جمهور، عوالی‌اللتالی، ج ۴، ص ۷۳ و ورام‌بن‌ابی‌فراس، مجموعه‌ورام، ج ۱، ص ۱۵۰.

<sup>۲۴</sup>. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۵۳ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۱۷۴ و فیض‌کاشانی، الوافی، ج ۴، ص ۱۴۸.

الآن در بهشتند و جهنمی‌ها همین‌الآن در جهنمند؛ منتها الآن هر دو خواب هستند؛ هر وقت بیدار شدند، می‌بینند که کجا هستند.

همه‌ی چیزهایی که برای بعد از مرگ گفته شده‌است، همین‌الآن نقد است؛ مثلاً این که افراد به صورت ملکات اخلاقی‌یشان محشور می‌شوند؛ بعضی‌ها به صورت حیوانات وحشتناک محشور می‌شوند. مولانا می‌گوید:

*ای دریده پوستین یوسفان      گرگ بر خیزی از این خواب گران*

یعنی شخص درنده‌خو بعد از مرگ به صورت گرگ محشور می‌شود. انسان شکم‌باره به صورت خرس و انسان شهوت‌ران به صورت خوک محشور می‌شود، انسانی که دائم زخم زبان می‌زند به صورت عقرب جرّار و مار سمی محشور می‌شود. بعضی از افراد به صورت گاو، شتر و پلنگند. اما به شما بگویم که آن قیافه همین‌الآن به صورت نقد وجود دارد، منتها پشت این ماسک بدن است؛ در باطن انسان است؛ لذا اگر کسی چشم باطنش باز شود و به انسان‌ها نگاه کند. آن قیافه را در باطن آنها می‌بیند. منتها چون الآن چشم باطن اغلب انسانها کور یا هنوز خواب است، نمی‌بینند. آن‌هایی که ظاهری زیبا و دلربا دارند؛ اگر چشم باطن باز شود؛ خدا می‌داند چه چیزهایی در پس این ظاهر زیبا دیده می‌شود!

برای این مطلب هم روایتی نقل کنم تا مطمئن شوید. بنابر روایتی، ظاهراً امام باقر علیه السلام به حج مشرف بودند. یکی از اصحاب هم خدمت حضرت بود و خیلی خوشحال و ذوق زده که جمعیت زیادی امسال

به حج آمده‌اند؛ مسجدالحرام پر است از حاجیانی که مشغول طواف هستند. عرض کرد: یابن رسول‌الله! ماشاءالله امسال عجب تعداد حاجیان زیاد است! حضرت فرمودند: «ما أَكْثَرَ الضَّجِيجِ وَ أَقَلَّ الْحَجِيجِ»<sup>۲۵</sup>

حاجی چه اندک و ضجّه زننده و قیل و قال کننده چه بسیار! این بنده‌ی خدا نتوانست هضم کند. حضرت فرمودند: می‌خواهی نشانت بدهم؟ عرض کرد: بله. انسانی که قدرت دارد می‌تواند تصرف کند و چشم باطن دیگری را باز کند. حضرت تصرف کردند و چشم باطن او را باز کردند. فرمودند: حال از بین دو انگشت من به حیاط مسجدالحرام نگاه کن. این بنده‌ی خدا از بین دو انگشت حضرت نگاه کرد؛ به کجا؟ به حیاط دانشکده‌ی اقتصاد دانشگاه علامه؟ به پارک‌های شمال شهر تهران؟ به پارتی‌ها و مجالس شبانه؟ نه، به حیاط مسجدالحرام نگاه کرد؛ دید مسجدالحرام مالمال از حیوانات مختلف مثل خرس و خوک، گاو، سگ و مار و عقرب است که در هم می‌لولند و به‌ندرت انسان در بین آن‌ها بود. حضرت فرمودند: دیدی که قیل و قال کننده و سر و صداکننده چه بسیار و حاجی چه اندک است؟<sup>۲۶</sup>

پس آن قیافه‌ی الآن هم هست ولی چشم ما بسته است که نمی‌بینیم. روز قیامت چشم باطن باز می‌شود و آن چهره‌ها را می‌بینیم، منتها کسانی که به موت اختیاری رسیده‌اند، همین حالا می‌بینند. بهشت و دوزخ نقد نقد است؛ اما این که ما نسیه می‌بینیم، بخاطر خواب بودن ما است. لذا اگر پیغمبر ﷺ فرمود، فلان کار را انجام نده؛ فلان چیز را نخور؛ این‌طور آرایش نکن؛ این‌طور حرف نزن، با ما که مشکل نداشته است؛ ایشان چون چشم باطنشان باز بود و باطن این غذا را می‌دیدند که آتش است و باعث

---

۲۵. مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۱۲۴ و بحرانی، البرهان، ج ۳، ص ۳۸۲ و امام‌العسکری، حسن بن علی علیه السلام، تفسیر المنسوب الی الامام-

الحسن العسکری علیه السلام، ص ۶۰۷.

۲۶. مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۹.

شعله‌ور شدن وجود انسان می‌شود اما خودِ انسان احساس نمی‌کند. ایشان چون می‌دیدند، به کمک ما آمدند. این‌طور نبود که به ما بگویند فلان چیز را نخور تا خودشان بخورند. ایشان چون باطن آن را می‌دیدند، این‌طور می‌گفتند. اگر ما گوش نکنیم، آتش به جان خودمان می‌ریزیم. الآن هم چون نمی‌بینیم، به این حرف‌ها می‌خندیم، فردا که بیدار شویم، خواهیم دید.

حال، نتیجه‌ای که از این بحث‌ها می‌خواهیم بگیریم این است: قرآن کریم می‌فرماید: «كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ؛ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ؛ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ»<sup>۲۷</sup> هرگز چنین نیست؛ اگر به مرتبه‌ی علم‌الیقین برسید، به یقین دوزخ را می‌بینید؛ سپس آن را قطعاً به عین‌الیقین درمی‌یابید. علم‌الیقین پایین‌ترین مرتبه‌ی یقین است. یقین سه مرتبه دارد: علم‌الیقین، عین‌الیقین و حق‌الیقین. قرآن می‌فرماید: اگر به پایین‌ترین مرتبه‌ی یقین برسید، همین جا در دنیا آتش دوزخ را می‌بینید؛ مانند همان جوان در روایت پیامبر ﷺ؛ یعنی به آن ظرف بستنی که نگاه کنید، یک گله آتش فروزان می‌بینید که در حال زبانه کشیدن است. به همین ترتیب، در هر معصیتی اگر آن چشم باز باشد، انسان شعله‌ی آتش دوزخ را می‌بیند؛ باطن معصیت را می‌بیند؛ زشتی معصیت‌کاری را می‌بیند و خدا می‌داند چه دیده می‌شود! گاهی اوقات همان کسی که ظاهر تَنَاز و دلربا دارد و انسان جذب زیبایی‌های او می‌شود و خودش هم مغرور آن زیبایی‌هاست، وقتی آن طرف پرده را نگاه می‌کند، عفریتی وحشتناک است که با دیدنش انسان نزدیک است قالب تهی کند؛ آن قدر زشت است! ولی ظاهرش آرایش کرده، قشنگ، خوشگل و دلربا است. چقدر هم به زیبایی‌هایش مغرور است! نمی‌داند چه قیافه‌ای دارد.

---

۲۷. سوره‌ی تکوین، آیات ۵-۷.



به هر حال، جمع‌بندی این بحث این‌که اگر کسی به مرتبه‌ی موت و یقین برسد. چشم باطنش باز می‌شود؛ در باطنِ معصیت، آتش را می‌بیند؛ کثافات را می‌بیند؛ یعنی همه‌ی چیزهایی که به خورد جهنمی‌ها می‌دهند، در باطن همین خوراکی‌های دنیایی ماست؛ مثلاً، زقوم میوه‌ای دوزخی است که آنقدر تلخ است که اگر سر سوزنی از آن را در تمام اقیانوس‌های کره‌ی زمین بریزند، همه‌ی آب‌زیان را درجا می‌کشد. حالا قرآن می‌فرماید: «فَمَالُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ»<sup>۲۸</sup> روز قیامت، شکم‌هایتان را پر از زقوم می‌کنید. این زقوم کجاست؟ در باطن همین غذای حرامی است که در دنیا می‌خوریم. همین جا شکم را از زقوم پر می‌کنیم؛ منتها الآن نمی‌بینیم. نوشیدنی‌های اهل دوزخ غسلین و حمیم است. غسلین چرک و خونی است که در حال جوشش است. چقدر نفرت‌انگیز است! دوزخی‌ها وقتی در آتش می‌سوزند و تشنه می‌شوند، با غسلین رفع تشنگی می‌کنند و وقتی آن را می‌خورند، تمام امعاء و احشائشان را به آتش می‌کشد. شخص جهنمی غسلین را همین الآن در دنیا می‌نوشد. همین نوشیدنی‌های خنک‌گواری خوش‌مزه‌ی حرامی که می‌نوشد، باطنش غسلین است. او الآن خواب است. بگذار این کپسول وارد معده‌اش شود، ظرف چند لحظه، لایه‌ی روینش حل می‌شود و ترکیبات داخلی‌اش شروع به اثر کردن می‌کند. او همین الآن غسلین می‌خورد؛ ولی وقتی برایش می‌گویند غسلین چیست، منجر می‌شود. حال، اگر کسی با رسیدن به مرتبه‌ی یقین و موت، چشم باطنش باز شود و در باطن معصیت، این کثافات را ببیند، این آتش سوزان را ببیند، ولو با چشم ظاهرش، ظاهر کپسول معصیت را هم که لذیذ است می‌بیند، ولی دیگر این ظاهر آنقدر قدرت ندارد که او را به سمت معصیت بکشد. همان‌طور که ظاهر شیرین کپسول دارو نمی‌تواند انسان را وادار به خوردن آن کند؛ چون باطن آن را با چشم عقل می‌بیند و باطن آن، آن‌قدر مسئله‌ی مهمی است که اصلاً جایی برای توجه به شیرینی ظاهری کپسول

---

<sup>۲۸</sup>. سوره‌ی واقعه، آیه‌ی ۵۳ و سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۶۶.

باقی نمی‌گذارد. کسی که چشم باطنش باز باشد، چون باطن معصیت را که کثافات و آتش است، می‌بیند، محال است این کثافات را بخورد و این‌گونه از ارتکاب معاصی مصونیت پیدا می‌کند. در عین این‌که شهوت و غضب هم دارد؛ یعنی لذت لایه‌ی رویین آن را می‌فهمد و قدرت رفتن به سمت معصیت را هم دارد. پس به امکان‌پذیر بودن عصمت برای بشر در عین داشتن شهوت و غضب و اختیار و آزادی پی بردیم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ